

دنیای سوفی

داستانی درباره تاریخ فلسفه

نوشته یوستین گِردِر

ترجمه حسن کامشاد



انتشارات نیلوفر

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۱۳۸۲

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

۷۱۱/۱۹۶۶۹

دموکراتوس

سرفوشت

سفرات

هرکس که بداند که نداند

... می خواست همه سنگ در...
... می خواست همه سنگ در...
... می خواست همه سنگ در...

... خدا خیمه شب باز نیست...
... خدا خیمه شب باز نیست...
... خدا خیمه شب باز نیست...

فهرست

۱۱ باغ عدن ... در زمانی باید چیزی از عدم به وجود آمده باشد...

۲۱ کلاه شعبده باز ... تنها چیزی که نیاز داریم تا فیلسوف خوبی بشویم قوه شگفتی است...

۳۳ اساطیر ... تعادل ناپایدار نیروهای خیر و شر...

۴۱ فیلسوفان طبیعی ... هیچ چیزی نمی تواند از هیچ به وجود آید...

۵۵ دموکریتوس ... هوشمندانه ترین اسباب بازی جهان...

۶۱ سرنوشت ... فالگیر در صدد پیش بینی چیزی است که در حقیقت قابل پیش بینی نیست...

۷۱ سقراط ... هر کس که بداند که نداند از همه داناتر است...

... بناهای بلند سر از ویرانه‌ها برافراشته بود...

... آرزوی بازگشت به قلمرو روح...

... دختر درون آینه با هر دو چشم چشمک زد...

... سازمان‌دهنده‌ای موشکاف که می‌خواست مفاهیم ما را روشن کند...

... جرقه‌ای از آتش...

... خودم را سخت سانسور می‌کنم...

... تنها راه جلوگیری از سرگردانی در فضای لایتناهی...

... فرق است میان راه را تا نیمه رفتن با راه را خطا رفتن...

... ای موجود الهی در جلد آدمی...

... خمیره سازنده رؤیاها...

... می‌خواست همه سنگ و سقط محوطه را دور بریزد... رلقه میآ...

... خدا خیمه‌شب‌باز نیست...

... مانند تخته سیاه پیش از آمدن آموزگار پاک و تهی...

... پس آن را به آتش بسیار...

... مانند سیاره‌ای سرگردان دور خورشیدی سوزان...

... آینه جادویی کهنه‌ای که مادر پدربزرگ از زنی گولی خریده بود...

... از طرزساختن سوزن تا ریخته‌گری توپ و تفنگ...

... آسمان پرستاره‌ای که بالای سر ماست و موازین اخلاقی که در دل ماست...

... رمز و راز ره به درون می‌برد...

1. Ein D...
2. M...
3. Trond Berg Erikson

2. M...
109

... آنچه عقلی است ماندنی است... *... آنچه عقلی است ماندنی است... آنچه عقلی است ماندنی است...*

... اروپا در سرانشیب ورشکستگی است... *... اروپا در سرانشیب ورشکستگی است... اروپا در سرانشیب ورشکستگی است...*

... شبخی بر اروپا سایه افکنده... *... شبخی بر اروپا سایه افکنده... شبخی بر اروپا سایه افکنده...*

... کشتی حامل ژن بر پهنه زندگی... *... کشتی حامل ژن بر پهنه زندگی... کشتی حامل ژن بر پهنه زندگی...*

... تمایلات زشت و خودخواهانه‌ای در او پدید آمده بود... *... تمایلات زشت و خودخواهانه‌ای در او پدید آمده بود... تمایلات زشت و خودخواهانه‌ای در او پدید آمده بود...*

... انسان محکوم به آزادی است... *... انسان محکوم به آزادی است... انسان محکوم به آزادی است...*

... کلاغ سفید... *... کلاغ سفید... کلاغ سفید...*

... دو یا چند نغمه هموا... *... دو یا چند نغمه هموا... دو یا چند نغمه هموا...*

... ما نیز ذراتی از ستارگانیم... *... ما نیز ذراتی از ستارگانیم... ما نیز ذراتی از ستارگانیم...*

باغ عدن

... در زمانی باید چیزی از عدم به وجود آمده باشد...

سوفی آموندن از مدرسه به خانه می رفت. تکه اول راه را با یوانا آمده بود. درباره آدم های ماشینی حرف زده بودند. یوانا عقیده داشت مغز انسان مانند کامپیوتری پیشرفته است. سوفی خیلی مطمئن نبود. آدمیزاد لابد بیش از یک قطعه افزار است؟

به فروشگاه بزرگ که رسیدند راهشان از هم جدا شد. سوفی بیرون شهر زندگی می کرد و راهش تا مدرسه دو برابر یوانا بود. بعد از باغ آنها بنای دیگری نبود، خانه شان انتهای دنیا می نمود. جنگل از همان جا شروع می شد.

آمد و آمد تا رسید به کوچه کلوور. در آخر کوچه پیچ تندی بود، به نام پیچ ناخدا. احدی گذارش به این طرف ها نمی افتاد مگر در تعطیلات آخر هفته.

اوائل ماه مه بود. شاخه های سرکش نرگس های زرد، گرد درختان میوه بعضی از باغ ها پیچیده بود. برگ های سبز کمرنگ درختان غان تازه در آمده بود.

شگفتا چگونه همه چیز در این وقت سال می شکفت! زمین که رو به گرمی نهاد و دانه های آخر برف که آب شد، خروارها گیاه سبز از خاک بی جان سرد می آورد، چه این را سبب می شود؟

سوفی در باغ راگشود، به صندوق پست نگاهی انداخت. معمولاً مقدار زیادی برگه آگهی و یک یا چند پاکت بزرگ برای مادرش آنجا بود، اینها را روی میز آشپزخانه می ریخت و می رفت طبقه بالا، اتاق خودش و به کارهای مدرسه اش می پرداخت.